

## دانستنیها

قبل از طلوع اسلام رسم ملوک الطوائفی در عربستان و حجاز حکم فرما بود و بر هر قسمتی پادشاهی فرمانروائی داشت و جمعی تحت نفوذ و فرمانش زندگی میکردند یکی از این پادشاهان نعمان بن منذر بود. همزمان او ساسانیان بر ایران سلطنت میکردند.

تاریخ مینویسد: نعمان دوندیم داشت که همیشه در مجلس عام و خاص شاه حضور داشتند و مورد مهر و محبت او بودند روز گاری گذشت و بجز اظهار لطف و ابراز علاقه گرم از شاه نسبت به ندیمان چیزی مشاهده نمیشد. اگر یکروز حضور شاه نمیرسیدند یادیر بمجلس او میآمدند و یا قبل از وقت استراحت اجازه بازگشت میخواستند آثار عدم رضایت و گرفتگی خاطر در قیافه شاه مجسم میشد همه فکر میکردند تقرب این دونفر حتی از نزدیکترین افراد خاندان سلطنت بیشتر است و شاه آنها را چون جان شیرین دوست دارد.

شبانگه بزم خصوصی تشکیل میشود، شاه با حضور ندیمان و شاید بدست خود آنها مست شراب شد و هر چه قدرت داشت در نوشیدن افراط کرده مستی از حد گذشت در همان حال فرمانی صادر کرد فرمانی که همه حاضرین را غرق حیرت کرد حیرتی بس عجیب گفت الان این دورا گردن بزنید.

در مأمورین نه جرأت اجرای فرمان بودند نه قدرت سرپیچی. دوراهی حیرت افزایی است. شاه فرمانی جدی صادر کرده و بیگمرتبه هم اکتفا ننموده تعقیب میکند اما موقعیت کسانی که فرمان مربوط به آنهاست بر کسی پوشیده نیست آیا کسی راضی میشود عزیزترین فرزندانش را مقابل

دید گانش نابود کنند و روی این حساب آيا شاه شوخی میکند، یا اینکه چون محبت اینگونه اشخاص پایه و مایه ای ندارد و به اندک نامالایمی گذشته‌ها فراموش میشود پس آیا رفتاری برخلاف میل ملوکانه این چنین فرمانی را سبب شده و یا علت دیگری در کار است همه فکر میکنند فکری عمیق، مستی و حدت و غضب جرأت سؤال و یا اعتراض را از همه سلب نموده است.

بهر حال دستور اجرا شد و شب گذشت صبحگاه شاه از خواب برخاست درازی شب اثر شراب را برده مستی از تخت حکومت تن بزیر آمد و عقل بجایش نشست مجلس روزانه تشکیل شد و چشمان شاه بدرورودی دوخته و در انتظار ورود دو همدم عزیز و یاران قدیمی است اما هر چه بیشتر انتظار کشید از آمدن آنها اثری ندید بناچار سراغ آنها لب گشود و در اولین پرسش جریان شب و هنگام مستی بعرض رسید.

خواننده خود میتواند عکس العمل رفتار مستانه شب را در روح نعمان درک کند اما شاید در مقابل حاضرین جریان عادی تلقی شد بهر حال جنازه‌ها را نزدیک هم بخاک سپردند و روی قبر هادو بنا ساختند که بنام غریبین نامیده شد.

نعمان فرمان داده که کس از مقابل قبر این دو بگذرد باید سجده کند و چنانچه مأمورین او را متوجه قانون کردند و سرپیچی کرد فقط حق دارد دو حاجت بخواهد اما بهر حال محکوم با عدام است. بدیهی است قدرت چون و چرا در احدی نیست، استبداد مطلق حکمفرما است و افراد ضعیف از دخالت و نظارت در سر نوشت مربوط بخود ممنوعند بناچار هر رهگذری یا مجبور بسجده است یا محکوم بمرگ.

عابریں در آمد و شد بودند و خواه ناخواه در مقابل دیدگان مأمورین مراقب، صورت ظاهری از تکلیف ارائه میدادند و جان بسلامت میبردند. مردی گازر در حالیکه کوبه بزرگی روی شانه داشت از آنجا گذشت حکم شاه باو اعلام شد اما اعتنائی نکرد برای مرتبه دوم باو گفته شد ناچار است سجده کند و گرنه جلب خواهد شد و بعد از تقاضای دو حاجت محکوم بمرگ است باز هم ترتیب اثر نداد، گریبانش را گرفتند و بحضور نعمان بردند و جریان سرپیچی او را از امثال فرمان ملوکانه بعرض رساندند. نعمان گفت ای مرد چرا سجده نکردی و جان خود را بخطر انداختی؟ اکنون دو حاجت بخواه تا هر چه زودتر بسزای تخلف از قانون برسی.

مرد بیچاره که خود را در خطر حتمی میدید گفت قربان! من سجده کردم مأمورین شما یا متوجه نشدند و یا دروغ میگویند مرا رها کنید و عائله مرا داغدار و بیچاره نکنید.

شاه گفت بیاوه سخن مگوی اینان چون فرشته‌های آسمانی معصوم از هر خطا و لغزشی هستند گزارش آنها قطعی است و باید اعدام شوی پس هر چه زودتر بگو چه میخواهی.

مردی که خود را در چنگال عفریت مرگ می بیند و راه نجات برویش بسته شده فکری کرد و گفت میخواهم با این کوبه ضربتی بگردن شما بزنم.

رنگ نعمان پرید با چهره گرفته و قیافه درهم کشیده گفت ای مرد نادان حاجتی بخواه که بحال فرزندانیت بعد از تو سودمند باشد از این عمل چه نتیجه‌ای بتو میرسد؟ ولی مرد گازر از خواسته خود نمی گذرد.

نعمان خطاب به حاضرین گفت چه باید کرد؟ گفتند قرآن گفته خود شماست و جز تسلیم چاره نیست، ضربتی بگردنتان وارد شود بهتر است از اینکه قانون خود شما بدست خودتان نقض گردد.

ناچار پادشاه عرب سر بپائین کشید و گردنش برای کوبه آماده شد و مرد گازر با قوت و نیروی هر چه بیشتر ضربتی بگردن او نواخت که صدای ناله و فریادش بلند شد و بطوریکه گفته اند بستری گردید و یکسال معالجه می شد.

اولین روزی که بکرسی نشست گازر را احضار کرد و پرواضح است تصمیم دارد بعد از موافقت با خواسته دیگرش او را به فجیع ترین وضعی بقتل رساند لذا با قیافه ای حاکی از کینه و غضب گفت حاجت دومت را بخواه تا قطعه قطعه شوی.

گازر مصمم است تا حد امکان ظلم و زور را تلافی کند و با انتقام مردانه امروز گشایشی برای فرزندان فرداو دگران حاصل شود و از جان گذشته راحم ترسی نیست. لذا گفت: حاجتی ندارم بجز اینکه یک مرتبه دیگر با همین کوبه با نظرف گردنتان بزخم و سپس اعدام شوم. بهر زبانی خواستند او را وادار بانصراف از این خواهش کنند ممکن نشد.

نعمان که مرگ خود را در پذیرفتن این خواهش میدید فکری کرد و گفت ای مرد گازر یادت هست روزی که تورا آوردند میگفتی سجده کرده ای و مأمور اشتباه کرده؟ بنا بر این اصلا تو بیگناهی و آزاد. گازر از چنگال ظلم خلاص شد و طولی نکشید قانون بدست خود نعمان نسوخ گردید.

آری آنچه انگیزه فکر بشر و هوای او است با کوبه گازری لغو

خواهد شد.